

# نقد و بررسی در پرورش کودکان

دکتر رضا شاپوریان  
استاد دانشگاه پهلوی

محیطی زیادتر شود ولی بهر حال تأثیر امکانات محیطی و یا نحوه تربیت خاص همگانی ثمربخش خواهد بود که رشد ماهیچه‌ای و عصبی کودک به حد لازم و کافی رسیده باشد.

توجه بیشتر به مساله مناسبات متقابل ماهیت، که در واقع همان بختکی است، و عوامل محیطی، که همان تأثیر یادگیری است هشدار می‌دهد است به والدین که بیپرده سعی نکنند از کودکان خود انتظاراتی داشته باشند که فوق قدرت فیزیکی آنان در آن دوره معین باشد. برای مثال پدر و مادری که رعایت اصول نظافت را از کودکی که هنوز سنش بیک سالگی نرسیده است انتظار داشته باشند، انتظار آنان بیپرده و عبث خواهد بود زیرا هر اندازه هم کوشش کنند تا کودک را به این امر عادت دهند به لحاظ اینکه هنوز ماهیچه‌های مثانه در این دوره به تکامل کافی و لازم

از آنچه که در قسمت اول این مقاله ذکر شد میتوان نتیجه گرفت که پرورش، هم تحت ضبط امده بختکی است و هم با یادگیری ارتباط مستقیم دارد. لازم به تذکر نیست که عوامل محیطی در فرهنگهای مختلف متفاوت است و هر چه محیط زندگی کودک از نظر امکانات و تسهیلات غنی‌تر و توسعه یافته‌تر باشد امکان پرورش یافتن سریعتر او زیادتر است. مساله بختکی و یادگیری از نظر روان‌شناسان علاقمند به روان‌شناسی کودک به مساله **Murture, Mature**

معروف میباشد که منظور از **Mature** ماهیت و منظور از **Murture**

عوامل محیطی است و هنوز هم نتوانسته‌اند نقش جداگانه هر یک از این دو عامل را بطرز مشخص از هم جدا سازند. به گفته ساده‌تر همانطور که فوق هم اشاره شد سرعت بختکی ممکن است بوسیله فراهم شدن عوامل

نرسیده است کودک قادر نخواهد بود ارضای نیاز به دفع خود را، همانند بزرگتران، به تأخیر اندازد تا امکان مناسب‌تری برایش فراهم شود. و همین حال را دارد سایر توقعات و انتظاراتی که ما در دوره‌های مختلف از کودک و نوجوان داریم بی‌آنکه خصوصیات رشد فیزیکی و ذهنی آنان را در نظر داشته باشیم.

اگر خانواده در پرورش کودک دارای دو وظیفه کاملاً مشخص بوده، وظایف مدرسه را هم می‌توان بدو دسته تقسیم کرد:

۱- وظایف پرورشی

۲- وظایف آموزشی

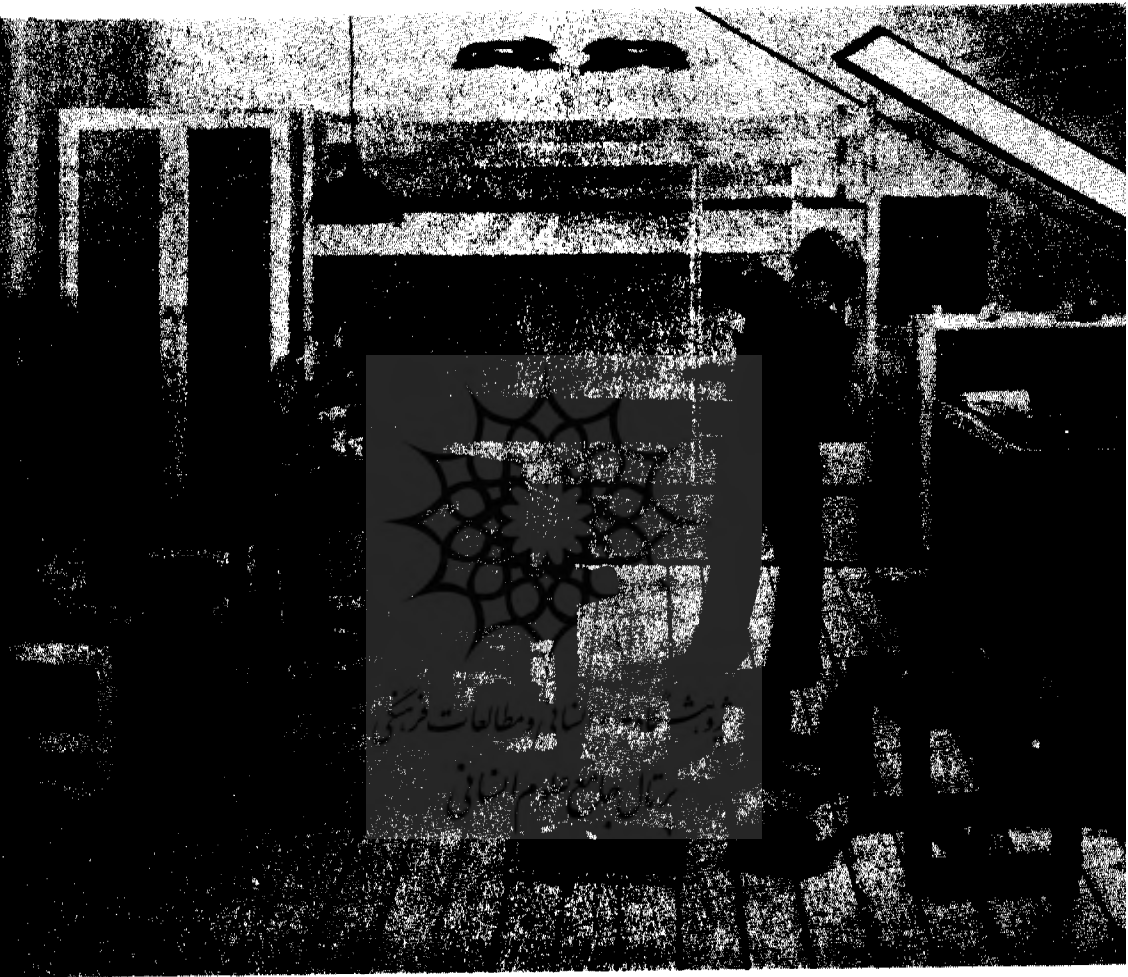
و من در اینجا وظایف پرورشی مدرسه را عمده‌مقدم بروظایف آموزشی آن دانسته‌ام زیرا همانطور که قبلاً هم گفته شد تا کودک از نظر پرورشی به حد کافی نرسیده باشد هرگونه تمهیدات آموزشی بی‌فایده خواهد بود. و این نکته‌ای است که با کمال تأسف تاکنون مورد توجه گردانندگان آموزش و پرورش ما قرار نگرفته است و هم چنان می‌کوشند تا آموزش را بر پرورش مقدم شمارند.

در امریکا با به شهرت رسیدن جان دیوئی سیستم آموزش و پرورش دستخوش تغییرات انقلابی و بنیادی شد. دیوئی توجه را بدین مسأله معطوف ساخت که ارزش عملی آموزش باید بر محتوای تئوریک آن مقدم باشد. بنابراین تعلیم و تربیت باید بر محور دانش‌آموز و قابلیت‌ها و نیازهای او بچرخد نه بر محور موضوع مورد بحث. عبارات دیگر دیوئی، تحت تأثیر عقاید ویلیام جیمز، معتقد به اصالت نفع یا اصالت عمل بود و می‌گفت باید در نظر داشت که تدریس مواد مختلف

در عمل و زندگی چه فایده‌ای می‌تواند برای دانش‌آموز و مآلاً جامعه داشته باشد و تا چه حد می‌تواند به فرد کمک کند تا خود را جهت بهتر سازگار کردن با عوامل محیطی آماده سازد. توجه به عقاید دیوئی مدلل می‌سازد که در هر سیستم آموزش و پرورش اولاً باید به قابلیت‌ها و استعدادهای فرد نظر داشت؛ ثانیاً آموزش را با توجه به قدرت پرورشی فرد با و ارائه کرد؛ ثالثاً محتوای مواد آموزش باید ارزش عملی داشته باشد؛ رابعاً آنچه حائز اهمیت است کودک و فرد است نه

مواد درسی. و بررسی اجمالی سیستم آموزشی ما تا بحال بخوبی بیانگر این موضوع بوده است که با کمال تأسف هیچکدام از این اصول چهارگانه مورد توجه نبوده است و بجای اینکه عقل و منطق را مبنای برنامه‌ریزی‌های آموزشی قرار دهیم گورگورانه عمل کرده‌ایم و نتیجه این عدم توجه هم در آینده بسیار نزدیک هر چه بیشتر گریبانگیر ما خواهد شد. در این زمینه توضیح مختصری ضرور بنظر می‌آید.

ما در سیستم فعلی خود استعداد و قابلیت‌های فردی را بهیچوجه در نظر نکرده‌ایم دلیل انهم اینست که بهمه فررندان خود تا سن ۱۵ سالگی یعنی تا پایان دوره راهنمایی یکنوع معین آموزش می‌دهیم و اگر دانش‌آموزی که مایل است در آینده به رشته علوم انسانی برود در يك ماده ریاضی و طبیعی نمره نیارود مجبور است يك سال دیگر در همان کلاس متوقف شود و موادی را که علاقه‌ای به آنها ندارد بخواند و تکرار کند و هم خودش گرفتار عقده روانی شود و هم سر بار سیستم آموزش و پرورش ناقص ما گردد و جای فرد مستعدتری را



روش‌های نوین در آموزش  
مطالعات درسی

زبان کودک شش ساله‌ای را که وارد مدرسه می‌شود نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم در این سن کودک چه کلماتی را در محاورات روزمره بکار می‌برد و دامنه فهم معانی لغات او تا چه حد است تا مطالب کتابهای درسی را با همان کلمات آماده کنیم و بتدریج بر دامنه اطلاعات کلامی و لغوی کودک بیافزاییم و قدرت‌های ذهنی او را پرورش دهیم تا بهتر بتواند عمق محتوای کتابها را درک کند

اشغال نماید.  
مواد آموزشی ما هم در مدرسه درخور قدرتهای پرورشی کودکان و دانش‌آموزان ارائه نمی‌شود زیرا آنچه برای ما مهم است آموزش است و پرورش تحت‌الشعاع آن قرار دارد و محتوای درس برایمان حائز اهمیت است نه قابلیت و استعداد دانش‌آموز یک مثال زنده جهت بهتر روشن شدن موضوع اخیر اینستکه ما هنوز

از این گذشته زبان کتابها برای همه دانش‌آموزان مملکت مشابه است در حالی که همان طور که قبل از من دیگران نیز اشاره کرده‌اند کتاب فارسی کلاس اول دانش‌آموزان بدرد تدریس در فلان روستای آذربایجان، که زبان مادری کودک ترکی است، نمی‌خورد و نباید از کنار این مسأله که حائز اهمیت زیاد است همچنان بی‌تفاوت گذشت.

به جنبه عملی مواد آموزشی هم توجه نداریم زیرا منظور از جنبه عملی آموزش، آنطور که اکنون از آن استنباط میشود، این نیست که باید درس با تجربه و عمل توأم باشد (البته چه بهتر که باشد) و احیاناً در مدرسه فضائی بنام آزمایشگاه نامیده شود که مقداری اسباب و وسایل در آن گردآوری شده باشد، بلکه منظور اینست که دانش‌آموز بتواند از آنچه در مدرسه فرا گرفته است در عمل استفاده کند و مطالب را تنها طوطی‌وار حفظ نکند که پس از گذراندن امتحان در اولین فرصت آنها را به بوته نسیان و فراموشی سپارد و کسانی که در مدارس ما دست‌اندرکار وظیفه مقدس معلمی هستند بخوبی میدانند که اکثریت دانش‌آموزان درس را فقط برای نمره می‌خوانند و نه برای اینکه چیزی بفهمند و یادمانه معلومات خود را وسیعتر نمایند.

و نکته آخر اینکه آنچه هم مورد توجه سیستم آموزشی بوده است مواد درسی بوده و نه خود دانش‌آموز و قابلیت‌های او و امر پرورش آنها، زیرا معلم موظف بوده برنامه تحصیلی را مویمو اجرا کند و حتی کلمه‌ای از آنرا هم از قلم نیا نندازد، خواه دانش‌آموز بفهمد یا نفهمد. عبارت دیگر مسأله

بر سر ختم کتاب بوده نه اینکه دانش‌آموز چه استفاده‌ای طی سال برده و در کمال تأسف دبیبر و آموزگاری هم مورد تشویق و تحسین قرار می‌گرفته که توانسته باشد زودتر کتاب را تمام کرده باشد نه آن مریبی که می‌کوشیده از خود مایه بگذارد و به دانش‌آموزان چیزی یاد دهد.

بدیهی است مادام که سیستم آموزشی ما تا این حد گرفتار نقص و کمبود باشد تکلیف دانش‌آموز و مدرسه و معلم و جامعه روشن است و نه تنها استعدادهای پر ارزشی هدر می‌رود و هر دانش‌آموز بر اساس قابلیت‌های ذهنیش پرورش نمی‌یابد بلکه موقعیت وجودی او، هم در مدرسه متزلزل است، زیرا چیزی را که می‌خواند نمی‌فهمد و مدام مورد سرزنش و تنبیه قرار می‌گیرد و هم در منزل، زیرا والدین از او توقعاتی خواهند داشت که بی‌پیچوجه درخور استعداد‌های ذاتی و پرورش او نیست. نتیجه ساده این مسأله هم همان وجود نگرش خصمانه ایستکه بین خانه و مدرسه وجود دارد و خانه علت عقب‌ماندگی کودک را به گردن مدرسه و بی‌علاقگی مربیان می‌اندازد و مدرسه آنرا حواله خانه می‌کند و کودک معصوم و بی‌پناه بین این دو قطب سرگردان و همچنان نابسامان خواهد ماند.

ما بطور مرتب از این شکایت می‌کنیم که چرا بین خانه و مدرسه روابط و مناسبات حسنه وجود ندارد؟ چرا والدین نسبت به معلمین و مربیان نسبت به اولیاء بدبین هستند؟ چرا وقتی والدین جهت شرکت در انجمن‌های خانه و مدرسه دعوت میشوند رغبتی از خود نشان نمیدهند؟ و چرا حتی اعضای اینگونه انجمن‌ها طسی



هم که در شرائط فعلی وظیفه خود را تنها در تمام کردن کتابهای درسی میدانند نه پرورش استعدادها و قابلیت‌های دانش‌آموزان زیرا در حقیقت وسیله این کار را هم ندارند و بهیچوجه نمیتوانند به پدر و مادری تذکر دهند که کودک آنسان دارای استعداد خاص پزشکی شدن یا مهندس شدن نیست بنابراین والدین در انتظارات و توقعات خود نسبت به کودک همچنان استوار و پابرجا می‌مانند و مریبان هم‌انجام و ظایف محوله را بصورت کمی نصب العین خود دارند و نه کیفی. و نتیجه حاصل اینکه شکاف بین خانه و مدرسه روز به روز عمیق‌تر و عدم تفاهم و

سالی که به عضویت انتخاب شده‌اند هیچ کاری انجام نمی‌دهند و گرهی از پائنی باز نمیکنند؛ ولسی از این غافلیم که تا وقتی که بین اولیاء و مریبان تفاهم فکری وجود ندارد و زبان یکدیگر را نمی‌فهمند کار این انجمن‌ها به سامان نخواهد رسید. پدر و مادر فرزند خود را باین امید به مدرسه میفرستند که در آینده وارد دانشگاه شود و یا به کسوت دکتری درآید و یا حداقل مهندس گردد. و از مدرسه مصرامیخواهند که انتظارات آنان را برآورد و از کودک آنان، هرچند هم بی‌استعداد و حتی عقب افتاده از نظر هوش و ذهن، فردی با استعداد و صاحب عنوان و مقام بسازد. مریبان

ناهماهنگی بین مربیان و اولیاء ساعت به ساعت افزونتر میشود و اگر این دور نامطلوب موجود بین روابط اولیاء و مربیان بهمین طریق ادامه یابد دبری نخواهد گذشت که باید فاتحه انجمن های خانه و مدرسه را بخوانیم زیرا چیزی که مشربه ثمر نباشد عدمش به وجود.

بنابراین به عقیده من حال که مسئولین امور سعی دارند که هر چه بیشتر به مسئله پرورش فرزندان توجه شود زمان آن فرا رسیده است به فکر چاره اندیشی اساسی برآئیم حال که این نیاز اجتماعی را حس می-کنیم بهتر است در برنامه های آموزشی خود تجدیدنظر نمائیم و استعداد و قابلیت افراد را مورد توجه قرار دهیم و کاری کنیم که قابلیت های افراد تا سرحد امکان در پائین-ترین دوره های زندگی و تحصیلی مشخص شود تا در نتیجه کودک از همان ابتدای امر در مسیر پرورشی مناسب به حرکت درآید و درخور استعداد خود پرورش یابد تا هم خود در آینده صاحب زندگی بهتری گردد و هم اجتماع از نتیجه استعداد او ارزنده تر بهره مند گردد. بدیهی است با چنین وضعی اولیاء و مربیان، یعنی خانه و مدرسه، هم زبان یکدیگر را بهتر خواهند فهمید و نگرش آنان نسبت بیکدیگر دوستانه تر و روابطشان منطقی تر و اندیشمندانه تر خواهد شد. پدران و مادران عزیز بیائید برای نجات کودکان معصوم خود از این جوانی و سرگردانی و با نگرشی منطقی و اساسی با مربیان همکاری واقعی داشته و پیش از این کمیت را فدای کیفیت نکنیم و مواد درسی را بر موجود زنده که نامش کودک است و وظیفه اش

بمهده گرفتن مسئولیت های زندگی آینده مملکت است ترجیح ندهیم. روش تربیتی را میتوان عوض کرد، منتهمی عالمانه و محتاطانه، کتاب را میتوان سوزاند، معلم را میتوان دلخوش ساخت ولی نسبت به آینده کودک و مملکت نمیتوان همچنان بی تفاوت باقی ماند و از اصل کج داز و ریز استفاده کرد.